

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

اشرف دهقانی  
۰۱ جون ۲۰۱۵

## یاد رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری یاد باد! بخش اول

یاد رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری، یکی از پرکارترین و پر تحرک ترین اعضای مرکزیت چریکهای فدائی خلق ایران در چهلمین سالگرد شهادتش گرامی باد!  
"رفیق جعفری در تمام طول خدمات سازمانی اش نمونه برجسته ای از خلاقیت انقلابی بود. قدرت ابتکار و تلاش های او در جهت خلق امکانات تازه برای مبارزه کم نظیر بود.

رفیق جعفری عشقی عمیق نسبت به توده های تحت ستم میهن مان داشت. رفقاء به یاد دارند که هنگامی که دردها و رنج های بیکران توده ها را می دید چگونه منقبض می شد و نفرت عمیقی از ریشه های این نابسامانی ها و عوامل ایجاد کننده آن سراپای وجودش را فرا می گرفت.

رفیق جعفری از عشق عمیقی نسبت به وظیفه انقلابی اش و نسبت به رفقای همزمش برخوردار بود. تمام رفقای که با او کار کرده اند به خاطر می آورند که حتی یک برخورد عادی با او چه انرژی و نیروئی به آن ها می داد. او نه تنها منبع بیکرانی از انرژی و خلاقیت انقلابی بود بلکه قادر بود این امتیازات خود را به رفقای دیگر نیز انتقال دهد و شور و شوق بی پایان رفقاء را به فعالیت ها و تلاش های پیگیر رهنمون شود.

رفیق جعفری در روزهای دشوار سازمان، در شرایطی که ما زیر ضربات پیاپی و سنگین دشمن قرار می گرفتیم با مغزی سرد و قلبی گرم و روحیه ای سرشار از سازندگی و با خونسردی حوادث را استقبال می کرد و در جهت ترمیم ضایعات و بازسازی نیروها و امکانات سازمان تلاش می نمود. او در بدترین لحظات زندگی انقلابی اش نیز مانند کوه پایدار بود و هم چنان مسرور و سرفراز در راه بزرگی که سازمانش آغاز کرده بود، نبرد می کرد."

این ها سخنانی است که رفیق حمید اشرف پس از شهادت رفیق جعفری در اردیبهشت [ثور] ۱۳۵۴ در نبرد خلق شماره ۶ نوشته است و بیانگر چکیده ای از درک و نظر او در مورد همزم بی همتای خود، رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری می باشد، در مورد رفیقی که در شرایط بسیار دشوار مبارزاتی سالهای ۵۰ تا ۵۴ در جریان پیکار مشترک علیه دشمن با وی در همه افت و خیزهای سازمان چریکهای فدائی خلق قرار داشت و تجارب تلخ و شیرین زندگی دلیرانه چریکی را با وی سهیم بود. هم چنین رفیق حمید در همان شماره نشریه نبرد خلق می نویسد که رفیق جعفری در موقعیت عضوی از مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و یکی از مسؤولین اصلی سازمان "به مثابه یک پراتیسین برجسته انقلابی درخشید و با اقدامات پیگیر و درخشان خود در رشد و تثبیت سازمان نقش بسزائی ایفاء کرد". در پایان این زندگی نامه رفیق حمید نوشته است: "پروسه انقلاب نوین ایران علی رغم تمام تلفاتی که می دهد هم چنان

در حال بالندگی و گسترش است و حتی ضرباتی سنگین و دردناک همچون شهادت رفیق کبیری چون علی اکبر جعفری مانعی جدی بر سر رشد آن ایجاد نخواهد کرد." (۱)

"تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق، تاریخ بر افروختن مشعل فروزان انقلاب در شب های ظلمانی خلق، تاریخ شکست افسانه قدر قدرتی دشمن، تاریخ دمیدن روحیه تعرضی در خلق و بر افراشتن پرچم مبارزه بر فراز یکی از سیاه ترین دوران های تاریخی میهن ماست. در این دوران بود که انقلابی ترین فرزندان خلق قدم به صحنه مبارزه گذاشتند و با جانبازی ها و فداکاری های بی نظیر خویش حماسه های خونین آفریدند که از صلابت شان عجز دشمن در مقابل چشم همگان آشکار گشت، نور امید و ایمان بر دل ها مستولی گردید و راه مبارزه خلق گشوده شد." (۲) رفیق کبیری، فریدون (علی اکبر) جعفری یکی از همین فرزندان انقلابی خلق و ستاره درخشانی از میان چریکهای فدائی خلق ایران بود؛ رفیقی که با مسؤولیت پذیری اش، با فداکاری های بی دریغش، با کاردانی هایش و با برخورداری از خصال برجسته کمونیستی اش نقشی بسیار مهم و ارزنده در تاریخ پر افتخار چریکهای فدائی خلق ایفاء کرده است. به دیگر سخن، وجود رفیق توانمندی چون او نقشی حیاتی در رشد و اعتلای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از سال پنجاه به بعد (تا لحظه شهادتش دوم اردیبهشت [ثور] ۱۳۵۴) داشت. این ها واقعیاتی انکار ناپذیر می باشند. اما واقعیت دیگر آن است که ارزش، اهمیت و مقام راستین این رفیق برای جنبش کمونیستی ایران شناخته نشده و وی تا کنون به گونه ای که باید و شایسته کمونیست فدائی کبیری چون اوست، به جنبش معرفی نشده است.

همه می دانند که بعد از قیام بهمن سکان سازمان در دست کسانی قرار گرفت (باند فرخ نگهدار) که هیچ گونه اعتقادی به تئوری، خط مشی، فرهنگ و سنت های انقلابی چریکهای فدائی خلق نداشتند؛ و امروز بیش از پیش آشکار شده است که آن ها برای پنهان کردن این واقعیت از دید توده ها و اعضای صدیق و هواداران سازمان در حالی که ادعا می کردند که گویا پیرو نظرات رفیق جزنی می باشند نام و اعتبار انقلابی این رفیق که در زندان در یک توطئه ضد انقلابی توسط ساواک به شهادت رسیده بود را به وسیله ای برای حمله به چریکهای فدائی خلق واقعی و توجیه اعمال سازشکارانه خود با رژیم جمهوری اسلامی قرار دادند. در این مسیر بود که نه تنها تئوریسین ها و بنیانگذاران و رفقای اولیه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق در پرتو تبلیغات غیرواقعی و گزاف آن ها در مورد رفیق جزنی به حاشیه رانده شدند ، بلکه رفقای برجسته ای نیز که در بازسازی ضربه های سنگین سال ۱۳۵۰ و همچنین در تداوم کار مبارزاتی سازمان نقش انقلابی مهم و حیاتی و قابل تقدیری ایفاء کرده بودند ناشناخته مانده و حتی در میان هواداران سازمان نیز به عنوان نام های برجسته مطرح نشدند.

به واقع، اگر به دلیل سلطه اختناق محمد رضا شاهی در آن زمان که رفیق جعفری و چریکهای جان بر کف دیگر در راه تحقق آرمان های طبقه کارگر مبارزه می کردند ، امکان آن نبود که کارگران و دیگر توده های ستمدیده ایران تک تک این انقلابیون و به خصوص کادرهای برجسته و رهبران خود را بشناسند، در شرایط بعد از قیام بهمن و توده ئی و علنی شدن مبارزات نیز با توجه به سلطه اپورتونیسیم در سازمان چریکهای فدائی خلق ، این محرومیت تداوم یافت.

در شرایط کار علنی بعد از قیام بهمن، توده های قدرشناس ایران هر جا که فرصت می یافتند به تجلیل از فرزندان انقلابی خود می پرداختند و مراسم های بزرگداشت از شهدای خلق و از جمله شهدای چریکهای فدائی خلق در اقصی نقاط ایران بر پا می شد، اما کسانی که تابلوی سازمان چریکهای فدائی خلق را به دست داشتند در همه جا در تظاهرات های علنی و توده ئی و در صدها مراسمی که به مناسبت های مختلف در اقصی نقاط ایران بر پا می شد آگاهانه و با اصرار تمام به تبلیغ صرف در مورد رفیق جزنی پرداخته و این رفیق را که در جایگاه خود یک رفیق انقلابی بود ولی قبل از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق نه اطلاعی از وجود چنین جریان مسلح انقلابی و چگونگی شکل گیری آن داشت و نه به نظرات و تئوری این تشکل سیاسی - نظامی نو پا واقف بود و اساساً به جریان سیاسی تعلق داشت که سه

سال قبل از تشکیل چریکهای فدائی خلق از هم پاشیده شده بود، برای هواداران جوان و نوجوان و توده های شرکت کننده در آن تظاهرات و مراسم ها به نادرست به عنوان تئوریسین و بنیانگذار سازمان چریکهای فدائی خلق معرفی می نمودند. (۳) رفیق جزئی همه و شهدای چریکهای فدائی خلق هیچ. این روش اساسی تبلیغات کسانی بود که بعد از قیام بهمین تابلوی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را به دست گرفته و تحت این نام فعالیت می کردند. البته از میان شهدای خود چریکهای فدائی خلق ایران، روی یک رفیق تمرکز داشتند که چهره شناخته شده برای توده های مبارز ایران به شمار می رفت. این رفیق همانا رفیق کبیر حمید اشرف بود، رفیقی که از همان آغاز مبارزه مسلحانه در جامعه، رژیم شاه برای دستگیری او در کنار هشت انقلابی فدائی دیگر صد هزار تومان جایزه تعیین کرده بود. (۴) این رفیق البته نیاز به معرفی نداشت و منحرفان از نام او نیز برای پیشبرد مقاصد خود استفاده می کردند. رفیق حمید - چریک فدائی خلقی بود که به مدت بیش از پنج سال حسرت دستگیری خود را بر دل دشمن گذاشته و پس از سال ها فعالیت انقلابی پیگیر در شرایط بسیار سخت و دشوار، در یک درگیری حماسی بی نظیر همراه با رفقای همراش ضمن به هلاکت رساندن شماری از مزدوران دشمن، در خون غلنیده و به شهادت رسیده بود، رفیق پر آوازه ای که زندگی اش چنان با زندگی سازمان چریکهای فدائی خلق در هم آمیخته بود که روزنامه هائی که خبر درگیری وی و رفقای همراش را درج کرده بودند نه بار در سراسر کشور تجدید چاپ شد.

بنابراین در شرایط حضور وسیع توده ها در صحنه مبارزه و در پاسخ به اشتیاق آنان برای شناخت تئوریسین ها و پراتیسین ها و رفقائی که در برپائی و تداوم سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نقش مهم و برجسته ای داشتند، از طرف دست اندرکاران سازمان به اصطلاح چریکهای فدائی خلق ایران (بعد از قیام بهمین ۵۷) نه تنها اطلاعات نادرست در اختیار توده ها و هواداران سازمان قرار داده شد بلکه آن جا هم که باند فرخ نگهدار و همراهان و مؤیدینش از رفیق کبیر حمید اشرف یاد می کردند، با اضافه کردن القابی به نام این رفیق نظیر "رهبر بلامنازع"، به لاپوشانی دیگر چهره های برجسته چریکهای فدائی خلق پرداخته و چهره واقعی آن ها را تحت الشعاع رفیق حمید اشرف قرار داده و به حاشیه راندند - امری که تا به امروز نیز توسط آنان چه به اکثریت و چه به بخش اقلیت آن سازمان وابسته باشند، تکرار می شود. به این نکته هم باید اشاره کرد که آن ها با تعریف و تمجیدهای بورژوائی و بی مقدارشان از رفیق حمید اشرف و رهبر بلامنازع خواندن او نه این که مقام والائی به او داده باشند بلکه به واقع تصور فرمان ده و فرمان روائی که دیگران تحت فرمان و تبعیت وی بوده اند را به وجود می آورند. گفتنی است که دشمن و قلم به دستانی که تحت رژیم جمهوری اسلامی در خدمت دشمن می نویسند نیز با تلقی "رئیس" از رفیق حمید اشرف سعی می کنند او را به عنوان یک دیکتاتور که در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق قرار داشته، به دیگران بشناسانند. این قلم به مزدان درست با چنین تلقی از رفیق حمید اشرف، رفیق فریدون جعفری را هم "معاون" او معرفی می کنند که خود البته بیانگر درک حقیرانه و بورژوائی آنان از روابط بین انقلابیون در سازمان کمونیستی چریکهای فدائی خلق و بیگانگی آن ها با مناسبات رفیقانه و کمونیستی می باشد که در زمان حیات این رفقاء در درون سازمان ما برقرار بود. (۵)

با توجه به تبلیغات جهتدار دار و دسته یاد شده بود که سیل جوانان و نوجوانانی که در دوره رشد مبارزات انقلابی در جامعه به پشتیبانی از چریکهای فدائی خلق برخاسته بودند، نه امکان آن را یافتند که با چهره پیشاهنگان واقعی خود که راه را بر آن ها گشوده بودند، آشنا شوند و نه توانستند چهره های برجسته ای از چریکهای فدائی خلق چون رفیق کبیر فریدون جعفری را بشناسند، رفقائی که راه را به بهای رنج های فراوان با درایت و کاردانی و با خون خود ادامه داده و تداوم گر سنت ها و فرهنگ کمونیستی فدائی در جامعه تحت سلطه ما شدند. رفیق کبیر فریدون (علی اکبر) جعفری یکی از همان رفقائی است که واقعیت وجود و خدماتش به سازمان در جهت رشد و تعالی آن، در فضای مسموم دست ساز باند فرخ نگهدار و شرکاء ناشناخته ماند. به واقع، میوه های پر طراوت هویت، زندگی و تلاش های درخشان رفیق

جعفری در راه کارگران و زحمتکشان در طوفان حوادث توسط اپورتونیست های متعفن به غارت رفت و وضعی پیش آمد که او امروز هم به عنوان یکی از گردانندگان اصلی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در یک دوره سازندگی از حیات سازمان ما، کمابیش چهره گمنامی است.

درست در آغاز سال پنجاه بود که نام "چریکهای فدائی خلق" اولین بار به عنوان یک تشکل کمونیستی سیاسی - نظامی با صدور ۱۳ اعلامیه به جنبش اعلام شد. بدنه اصلی این تشکل را گروهی تشکیل می داد که امروز از آن به عنوان گروه رفیق احمدزاده نام برده می شود. در این زمان پنج تن از رفقای باقیمانده از انقلابیون دلیر جنگل نیز که پیش از این در ارتباط با رزمندگان سیاهکل در شهر فعالیت می کردند به این گروه پیوسته بودند (رفقاء حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد، رحمت پیرو نذیری، محمد صفاری آشتیانی، منوچهر بهائی پور). بنابراین "چریکهای فدائی خلق" نه فقط نماینده همه دستاوردهای مبارزاتی گروه رفیق احمد زاده در طی چهار سال فعالیت های نظری و عملی بود بلکه دستاوردهای گروه جنگل را نیز با خود داشت و به این معنا نیز چریکهای فدائی خلق حاصل ادغام دو گروه یاد شده بود.

رفیق جعفری که بلافاصله پس از اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق از طریق رفیق چنگیز قبادی در ارتباط با این سازمان قرار گرفته و در تابستان سال پنجاه زندگی مخفی و حرفه ئی خود را آغاز کرده بود ، چریک فدائی خلقی بود که در عمر نسبتاً طولانی زندگی چریکی اش تا زمانی که زنده بود عملاً وجودش نقشی اساسی در حفظ، رشد و تعالی سازمان داشت. او که از سال ۱۳۵۱، پس از شهادت رفیق گرانقدر عباس جمشیدی رودباری عضو مرکزیت سازمان شده بود، پس از شهادت رفیق کبیر حسن نوروزی (یکی دیگر از اعضای مرکزیت) مسؤلیت های او را نیز به دوش گرفت و از آن زمان به بعد (دی ماه [جدی] سال ۱۳۵۲) به واقع گرداننده دو سوم از امورات تشکیلات تا زمان شهادتش بود. بر این مبنا شرح زندگی مبارزاتی و فعالیت های عملی رفیق جعفری، خود توضیح گر بخش مهم و وسیعی از تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران می باشد که در صورتی که از آن ها اطلاع دقیقی وجود می داشت می توانست تاریخ سازمان را از مقطع سال پنجاه تا زمان شهادت این رفیق در دوم اردیبهشت ۱۳۵۴ با جزئیات هر چه بیشتری در اختیار دیگران قرار دهد.

برای شناخت اولیه از رفیق جعفری اجازه دهید به سال ۱۳۵۰ برگردیم. به "سال جنبش / سال چریک های فدائی خلق / و طلوع مبارزه مسلحانه". به سال آنان که "به نابودی ستم برخاستند / چرا که نان و آزادی را برای همه می خواستند". سال پنجاه، سالی است که بهترین فرزندان کمونیست خلق ایران در قامت انقلابیون جان برکفی چون رفیق فریدون جعفری، دست اندر کار تثبیت یک تشکل سیاسی - نظامی در جامعه بودند، دست اندر کار تثبیت تشکلی که در سال ۵۷ به عنوان سازمان "پرافتخار" چریکهای فدائی خلق ایران به امید میلیون ها تن از کارگران و زحمتکشان و خلق های ستمدیده ایران تبدیل شد؛ و به آن جا رسید که با قدرت این توده ها و تحت حمایت آن ها ، نامش در تاریخ به مثابه بزرگترین سازمان چپ در خاورمیانه ثبت گردید.

سال پنجاه، سال انجام عملیات متهورانه مسلحانه علیه دشمن، سال ایراد خطابه های انقلابی در مراکز ستم (اشاره به سخنرانی رفیق پویان برای کارمندان بانک در صحنه عملیات مصادره بانک آیزنهاور)، سال جنگ و گریز و شلیک اولین گلوله های خشم خلق بر قلب دشمن در خیابان های شهر و خانه های محاصره شده بود. سال مقاومت های افسانه ئی در زیر شکنجه هائی بود که تا قبل از ظهور چریکهای فدائی خلق در ایران به آن شدت سابقه نداشت، سال اعدام سروهای ایستاده بر روی پاهای ایمان به پیروزی "راه" بود، سروهای ایستاده ای که با سرود "چریکهای فدائی خلق" (۶) بر لب ، به سوی "میدان چیتگر" می رفتند و "چون تیرهای آذرخش / فصلی از بیداری در آسمان خلق رسم" می کردند و... و...

آری سخن از سال پنجاه است، "سال تندر / سالی که در آن چیزی شکسته شد / چیزی جوانه زد".

سال "خون و گلوله

سالی که شکست و پیروزی

شادی و اندوه

چون دو رشته روشن و تیره

به هم بافته شده بود.

سالی که بغض

لبخند را در چهره ها ویران می کرد

و به ناگاه بر ویرانه های لبخند

هیجان و شادی جوانه می زد.

سالی که زنگ بزرگ خون به صدا درآمد

و طوفان شکوفه داد."

(همه قطعات درج شده در گیومه در بالا از شعر "کارنامه خون" برگرفته شده که با زیبایی، فضای انقلابی و حوادث آن سال آغاز شکوفائی روزگاری نو در جامعه ایران را ترسیم کرده است. این شعر در زندان در بطن حوادث پر شور و سازنده آن روزها، سروده شده است).

اما سال پنجاه برای خود چریکهای فدائی خلق، برای آنان که دست اندر کار سازندگی و برپائی دوره نوینی در تاریخ مبارزاتی توده های تحت ستم ایران بودند، چهره دیگری هم داشت. آن ها در مبارزه با دشمن و در جهت رشد و اعتلای تشکل نوپای خود، سال بسیار دشواری را از سر می گذراندند. در این سال ضربه های ساواک به طور پی در پی بر پیکر سازمان وارد می آمد و حمله رژیم به چریک ها با شدت و وسعت هر چه بیشتری جریان داشت. (۷) در این سال بود که از رفقای بنیانگذار چریکهای فدائی خلق (رفقاء مسعود احمدزاده، امیرپرویز پویان و عباس مفتاحی) گرفته تا رفقای با قابلیت های تنوریک و یا عملی چشمگیر چون رفقاء علیرضا نابدل و بهروز دهقانی تا بهمن آژنگ، حمید توکلی، مهدی سوالونی، غلامرضا گلوی، سعید آریان، حاجیان سه پله، مجید احمدزاده، مهرانوش ابراهیمی و... همگی یا دستگیر و در چنگال خونین رژیم شاه قرار گرفته و در خون غلتانده شدند و یا طی درگیری مسلحانه با مأموران مسلح رژیم شاه به شهادت رسیدند. تا مهر ماه آن سال که رفقاء سیروس سپهری و شاهرخ هدایتی در زیر شکنجه جان سپردند و چریکهای فدائی خلق چنگیز قبادی، محمد علی سالمی و سید نوزادی در درگیری با نیروهای مسلح شاه شهید شدند، تهاجم سیستماتیک دشمن هم چنان ادامه داشت.

پس از فروکش ضربه های ساواک در مهر ماه، از همه چریکهای فدائی خلق تنها هشت تن باقی ماندند. رفیق جعفری یکی از آن ها بود. رفقای دیگر عبارت بودند از حسن نوروزی، عباس جمشیدی رودباری، حمید اشرف، احمد ذبیرم، محمد صفاری آشتیانی، فرخ سپهری و شیرین معاضد. این ها نیروهای اصلی بودند که برخی از آن ها چون رفیق جعفری با مبارزینی نیز در خارج از تشکیلات ارتباط داشتند. در این زمان حفظ تشکل نوپای چریکهای فدائی خلق بر عهده این هشت تن قرار گرفته بود و این چریک های فدائی خلق در شرایطی می بایست به وظیفه خود عمل نموده و این بار سنگین را در جاده پر فراز و نشیب به سوی مقصد می بردند که شاه و گردانندگان رژیمش با همه توان در تعقیب آن ها بوده و در مواجهه با چریکهای فدائی خلق چنان احساس خطر می کردند که شرط بقای خود را در نابودی آن ها می دیدند، در نابودی جوانانی که نه فقط در شیوه مبارزه بلکه در قاطعیت و برخورداری از روحیه تهاجمی و فرهنگ مقاومت تا پای جان نظیرشان دیده نشده بود. در چنین شرایطی بدون وجود و تلاش های خستگی ناپذیر آن رفقاء

و نقش آفرینی رفیقی چون فریدون جعفری که به قول رفیق حمید اشرف همواره با روحیه ای سرشار از سازندگی و با خونسردی حوادث را استقبال می کرد، سازمان چریکهای فدائی خلق در آن شرایط حساس تاریخی نمی توانست از آزمون تاریخ به گونه ای که دیدیم سرفراز بیرون آید.

بعد از سال های طولانی سیطره سکوت قبرستانی بر جامعه ایران، در شرایطی که مطلقاً هیچ گروه و هیچ جریان سیاسی با توجه به شدت دیکتاتوری و اختناق حاکم بر جامعه نتوانسته بود خود را در مقابل رژیم شاه قرار دهد و پولیس مخفی رژیم توانسته بود هر شبکه روابط و یا گروه سیاسی را که به وجود می آمد در همان نطفه متلاشی کرده و نابود سازد - تا آن جا که برای سال ها حتی یک اپوزیسیون غیر جدی هم در برابر رژیم شاه قرار نداشت - ناگهان یک تشکل انقلابی با جوانانی که خود را چریک و فدائی خلق می نامیدند در مقابل رژیم شاه شاهان، دیکتاتور "قدرت" قد علم کرده بودند. حال جوانانی در مقابل او قرار داشتند که می گفتند در جامعه دیکتاتور زده ایران "اعلان جنگ خود جنگ است" (۸) و می گفتند برای نقب زدن به قدرت توده ها و به میدان آوردن نیروی توده ها به عنوان تعیین کننده سرنوشت نبرد با دشمن جهت سرنوشت رژیم شاه و قطع هر گونه نفوذ امپریالیسم در ایران، تنها راه، مبارزه مسلحانه است (نقل به معنی از کتاب مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک - نوشته رفیق مسعود احمدزاده). رژیم می دید که این جوانان، با رشادت و شجاعت تمام سلاح به دست گرفته و برای گشودن راه مبارزه مسلحانه توده ئی در جامعه از جان خود مایه گذاشته و طوفانی بر پا کرده اند که جامعه را تکان داده است. لذا در سال ۵۰، ساواک و دیگر ارگان های سرکوبگر هشیارتر از هر وقت دیگر و با وسایل ضد انقلابی به مراتب برنده تر و با وحشی گری تمام به مقابله با چریک ها برخاسته بودند.

بنابراین می توان تصور کرد که این هشت تن باقیمانده از نیروی چریکهای فدائی خلق از چه عزمی آهنین و از چه ایمانی سترگ به پیروزی راهی که در پیش گرفته بودند برخوردار بودند که علی رغم همه دشواری های شرایط، جز به انجام رسالتی که بر دوش داشتند نمی اندیشیدند. رفیق عباس جمشیدی رودباری که علاوه بر برخورداری از قابلیت های عملی، یک تیپ تئوریک بود و بیانیه های سازمان در این دوره توسط او نوشته می شد مطرح کرده است که: "آگاهی هر آئینه با صداقت توأم شود منبع ایمانی تزلزل ناپذیر می گردد". به واقع این رفقاء هم دارای صداقت و صمیمیت بیکران با توده خویش بودند و هم با وجود کتاب های ارزشمند مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک (۹) و ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء از یک پشتوانه تئوریک قوی برخوردار بودند - که مشعل آگاهی نسبت به مسیری را که می بایست پیموده شود پیشاپیش در اختیار آنان قرار داده بود. این ها بودند منشای ایمان سترگ این چریکهای فدائی خلق، ایمان به پیروزی راه، ایمانی که آن ها را با قدم های استوار به جلو می راند. رفیق جعفری یکی از پویندگان خستگی ناپذیر راه ظفرنمون چریکهای فدائی خلق بود که در آن شرایط در جهت ترمیم ضربه ها و بازسازی سازمان تلاش می نمود، رفیقی که "در بدترین لحظات زندگی انقلابی اش نیز مانند کوه پایدار بود" و "مسرور و سرفراز" همه وجود خود را در خدمت پیشبرد اهداف سازمان قرار داده بود.

رفیق حمید اشرف در همان زندگی نامه مختصری که در نشریه نبرد خلق (شماره ۶) برای رفیق فریدون جعفری نوشته مطرح کرده است که "سال ۵۰، سال دشواری برای سازمان ما بود. بی تجربگی یک مسأله عمومی بود، ولی کارهای عملی بی نهایت زیادی باید صورت می گرفتند. مأموریت های زیادی بودند که باید با موفقیت انجام می شدند تا امر سازمان به پیش برود. در چنان شرایطی رفیق علی اکبر جعفری به سازمان پیوست. او در ابتدای ورودش اجباراً به مأموریتی خطرناک و مشکل اعزام شد. دریغا که رفیق حمید در این نوشته معلوم نکرده است که آن مأموریت "خطرناک و مشکل" چه بود که در حالی که رفیق انجام دهنده آن را در یک قدمی مرگ قرار می داد ولی کاری بود که حتماً می بایست انجام می شد و رفیق جعفری با ایمان تزلزل ناپذیر خود برای انجام آن آگاهانه به پیشواز مرگ رفته

بود. مسلم است که موفقیت در انجام آن مأموریت توسط رفیق جعفری در آن شرایط دشوار، مشکلی را حل نموده و بر رشد و اعتلای تشکل چریکهای فدائی خلق تأثیر گذاشته است. در نوشته مزبور رفیق حمید ضمن ابراز حیرت و تعجب خود از این که آن مأموریت "نوعی ریسک اجباری" بود که رفیق جعفری کاملاً از عهده انجام آن برآمد تأکید می کند که رفیق جعفری مأموریتش را "دقیق، بی کم و کاست اجراء کرد و با موفقیت باز گشت." می توان دید که به راستی باید چه درجه ای از ایمان و آگاهی و چه دریائی از صداقت و شجاعت انقلابی در وجود رفیقی نظیر وی انباشته شده باشد که برای پیشبرد نیازهای سازمان پذیرای هر گونه خطری باشد. واقعیت این است که بدون فداکاری هائی عظیم از آن چه رفیق علی اکبر جعفری یکی از سمبل های آن است، تشکل چریکهای فدائی خلق هرگز قادر به برداشتن آن گام های تاریخی نمی شد.

### زیرنویس ها:

۱- ای کاش این توصیف ها که عین واقعیت رفیق فریدون جعفری، این رفیق زحمتکشان و سمبل ایثار و بزرگواری در مبارزه کمونیستی را بیان می کنند با مثال های زنده ای هم همراه می شدند و از کارها و تأثیرات غیر قابل انکاری که این رفیق در رشد و اعتلای سازمان چریکهای فدائی خلق داشت نیز نمونه هائی به دست داده می شد. این موضوع را من در اواخر سال ۵۴ وقتی زندگی نامه درج شده در نشریه نبرد خلق شماره ۶ را خواندم و بسیار ناراحت و برآشفته بودم که عظمت رفیق جعفری به گونه ای که واقعاً بود در این زندگی نامه منعکس نشده است، طی نامه ای به رفیق حمید اشرف که می دانستم نویسنده آن زندگی نامه است، در میان گذاشتم. واقعیت این بود که چه برای خود رفیق حمید اشرف و چه برای من و همه رفقای که در درون سازمان با رفیق جعفری کار کرده بودیم، همه آن چه رفیق حمید در مورد او نوشته قابل لمس بود و هر کدام از ما معنی واقعی و عملی توصیف های کلی رفیق حمید از او را در زندگی مبارزاتی سازمان کاملاً می توانستیم نشان دهیم. ولی برای خوانندگان نبرد خلق این توصیف ها به نظر من می بایست با ارائه نمونه هائی همراه می شدند تا ارزش و اهمیت این رفیق برای آن ها هم هر چه زنده تر و ملموس تر درک شود. در ضمن من در نامه ام به صورت انتقادی برای رفیق حمید اشرف نوشتم که حداقل می بایست اسم عملیاتی که رفیق جعفری در آن ها شرکت داشت را بیان می کردی.

رفیق حمید اشرف در پاسخ نامه من که تاریخ آن اوایل سال ۵۵ بود نوشت که شرح کامل همه کارهای رفیق جعفری با توجه به این که وقت زیادی را می طلبد مقدور نبود. ولی او جمله ای را هم در نامه خود نوشته بود که در آن زمان برای من بسیار عجیب بود. در مورد این انتقاد من که چرا حداقل از عملیاتی که رفیق جعفری در آن ها شرکت داشته اسم برده نشده، رفیق حمید اشرف نوشته بود: "رفقاء می گویند که نباید زیاد روی عملیات مسلحانه تأکید کرد". این جمله برای من که عمیقاً معتقد بودم (و هستم) که موجودیت افتخار آفرین چریکهای فدائی خلق در سایه انجام عملیات مسلحانه علیه دشمن بر اساس تئوری انقلابی خود حاصل گشته و اساساً سازمان چریکهای فدائی خلق را بدون اقدام به تبلیغ در مورد مبارزه مسلحانه نمی توانستیم در ذهن خود مسجّم کنم، قابل هضم و درک نبود. این موضوع سال ها ذهن مرا به خود مشغول کرده بود تا این که بعد ها مفهوم واقعی آن جمله را دریافتم. موضوع از این قرار بود که از اواخر سال ۱۳۵۳ به بعد پروسه ای در سازمان شروع شده و نظراتی مغایر با نظرات پایه ئی چریکهای فدائی خلق به درون سازمان راه یافته بود و مبارزینی هم جدیداً به سازمان پیوسته بودند که حامل آن نظرات بودند، نظراتی که بدون درک نقش ستراتیژیک مبارزه مسلحانه مورد نظر بنیانگذاران سازمان ما، امر سیاسی را از امر نظامی جدا می کرد. به نظر می رسد که منظور رفیق حمید اشرف از آن "رفقاء"، رفقای حامل آن نظری در سازمان بودند که در ارتباط با تز "پای دوم جنبش" رفیق جزنی، به نام این رفیق و تحت این پوشش، نظر بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق را با عنوان

"نظامی گری" کنار زده و تبلیغ روی عملیات مسلحانه را نشانه به اسلحه بیشتر از کار سیاسی اهمیت دادن جلوه می داد.

۲- نقل از جزوه "شمائی از پروسه تکوین نظرات چریکهای فدائی خلق ایران".

۳- واقعیت این است که پس از شکست مبارزات مسالمت آمیز توده ها در اوایل دههٔ چهل ضرورت مبارزه مسلحانه خود را به شکل های مختلفی در جامعه نشان می داد. رفیق جزنی و رفقای همراهش که در این مقطع به مثابه افرادی انقلابی در یک تشکل سیاسی فعالیت می کردند در نیمه اول دههٔ چهل این ضرورت را دریافتند. این رفقاء اگر چه قادر به توضیح و تشریح ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران در تئوری نبودند و به واقع تئوری جامعی نداشتند ولی با هر درکی صادقانه برای پاسخ به این ضرورت دست به کار شدند، اما آن ها هنوز دست به عملی نزنده به دلیل نفوذ ساواک در تشکل شان دستگیر گردیدند (دی ماه [جدی] سال ۱۳۴۶). در نتیجه در بررسی تاریخی شرایط ایران قبل از ظهور چریکهای فدائی خلق، گروه رفیق جزنی علی رغم همهٔ مزیت هایش نسبت به گروه های دیگر در اوایل دههٔ چهل، در ردیف گروه هائی قرار می گیرد که هرگز نتوانستند از حاشیه به متن آمده و هم چون چریکهای فدائی خلق تأثیر گذار در متن جامعه باشند. از این روست که رفیق جزنی را تئوریسین و بنیانگذار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران خواندن تحریف آشکار تاریخ است.

۴- در ۱۴ فروردین [حمل] سال ۵۰، یک روز پس از آن که رفقای گروه احمد زاده کلانتری قلپک را به منظور به دست آوردن اسلحه مورد حمله قرار داده بودند پرویز ثابتی، مقام امنیتی رژیم شاه، مصاحبه ای ترتیب داد که از طریق رادیو و تلویزیون و رسانه های دیگر پخش شد. ثابتی در این مصاحبه عمدتاً روی واقعهٔ سیاهکل متمرکز شد؛ و در کل به رجز خوانی در بارهٔ قدرت ساواک پرداخته و از سرکوب و نابودی چریک ها سخن گفت. سه روز بعد از این سخنرانی، در ۱۷ فروردین ماه [حمل] عکس پنج تن از رفقای ما در مطبوعات رژیم به عنوان خرابکار منتشر شد، و چند روز بعد در ۲۰ فروردین ماه تعداد این عکس ها به ۹ نفر افزایش یافت. این ۹ رفیق عبارت بودند از رفقاء: امیرپرویز پویان، عباس مفتاحی، اسکندر صادقی نژاد، جواد سلاخی، منوچهر بهائی پور، رحمت الله پیرو نذیری، محمد صفاری آشتیانی، احمد نبیرم و حمید اشرف. رژیم شاه برای دستگیری این رفقاء از مردم استمداد طلبید و در ازای معرفی هر یک از این رفقاء صد هزار تومان جایزه تعیین کرد.

۵- تلقی از رفیق حمید اشرف به عنوان رئیس و رفیق جعفری به عنوان معاون او در ادبیات کسانی که با چسباندن خود (چون قارچ های انگلی) به سازمان چریکهای فدائی خلق، اسم و رسمی (هر چند اسم و رسمی به زشتی) برای خود دست و پا کرده اند، نیز دیده می شود. اینان البته با همان بیگانگی نسبت به روابط کمونیستی حاکم بر سازمان ما در زمانی که این دو رفیق از مسوولین آن بودند از واژه های "نفر اول" و "نفر دوم" استفاده می کنند. معلوم نیست که معیار آن ها برای "شخص اول" و دوم خواندن این رفقاء چیست، اما تا آن جا که تجربهٔ من در ارتباط با مناسبات درونی سازمان چریکهای فدائی خلق چه قبل از تشکیل این سازمان و چه بعد از آن در سال هائی که در درون آن فعالیت کرده ام نشان می دهد چنین تقسیم بندی برای هیچ رفیقی مطرح نبود بلکه رفقاء با قابلیت های تئوریک و عملی خود و با وظایف و مسوولیت های مبارزاتی شان که مسلماً متفاوت از یکدیگر بود، شناخته می شدند. رفیق جعفری به دلیل قابلیت های عملی چشمگیر و خصال برجستهٔ کمونیستی اش شدیداً مورد علاقه و احترام رفقائی بود که با وی کار کرده بودند. برای آن ها رفیق جعفری یک چریک فدائی خلق برجسته ای بود که هر رفیقی آرزو داشت هر چه بیشتر از او بیاموزد. در واقع، در سازمانی که همه جان بر کف در نبرد با دشمن بودند و در این نبرد نابرابر هر کس جانش را فدای رفیقش می کرد، آن چه اصلاً مطرح نبود نمره دادن به مسوولین و تعیین فرد اول و فرد دوم بود همین و بس.



۶- چریکهای فدائی خلقی که در اسفند [حوت] سال ۱۳۵۰ به سوی میدان چیتگر (محل اعدام این رفقاء) می رفتند به طور دسته جمعی سرود چریکهای فدائی خلق را می خواندند. شعر این سرود توسط یکی از مبارزان زندان گفته شده بود و رفقاء مسعود احمد زاده و علیرضا نابدل در زندان با کمی دستکاری در آن شعر بخشی از آهنگ "شهرزاد" (آن ها این آهنگ را از حفظ بودند و به خصوص رفیق نابدل در سلول انفرادی شهربانی با مورش آن را برای رفیق زندانی در سلول بغلی خود روی دیوار می نواخت) را بر روی آن تنظیم کردند. در اواخر سال ۱۳۵۳ رفیق حمید اشرف این سرود را به یاد رفیق مسعود احمد زاده و دیگر رفقای اعدام شده در میدان چیتگر با ذکر این جمله که "این سرود را رفیق کبیر ما مسعود احمدزاده و رفقای همراه او موقع رفتن به صحنه اعدام، می خواندند". در نواری خواند. البته امروز فقط خود سرود با صدای این رفیق در جنبش وجود دارد. همان طور که قبلاً در نوشته ای تحت عنوان "ملاحظات در باره یک سند تاریخی" ذکر کرده بودم، نوار مورد بحث در اواخر سال ۱۳۵۳ در خاورمیانه به دست ما رسید. من سال ها این نوار را حفظ کرده و در دوره انقلابی سال ۵۷ به منظور انتشار وسیع در جنبش، آن را به رفیق سعید سلطانیپور دادم. رفیق حمید در اول هر یک از سرود ها دو سه جمله نیز در رابطه با آن سرود صحبت کرده بود ولی به دلیل اشتباه رفیقی، بیشتر صحبت های رفیق حمید اشرف در آن نوار یا کاملاً پاک و یا بریده بریده شده بودند. موقع پخش وسیع این نوار در جنبش در سال ۱۳۵۷ همه آن صحبت ها حذف شده اند.

۷- علت اصلی ضربه های سال ۵۰ را می توان در دو عامل که اجتناب ناپذیر هم بودند جست و جو کرد. یکی این که رفقای اولیه تشکیل دهنده چریکهای فدائی خلق از روابط علنی و از یک تشکیلات سیاسی به تشکیلی منتقل شده بودند که به تازگی شکل سیاسی - نظامی پیدا کرده بود. در نتیجه رد یابی و دستگیری آن ها برای ساواک آسان تر بود. ثانیاً بی تجربگی و عدم شناخت کافی از عملکرد دشمن در شکنجه گاه ها را می توان مطرح کرد که باعث عدم تخلیه به موقع خانه ها، رفتن بر سر قرار های لو رفته و غیره می شد. البته با آغاز جنبش مسلحانه، شکنجه در مورد انقلابیون وابسته به سازمان های چریکهای فدائی خلق و مجاهدین خلق ایران نیز شدت و ابعادی پیدا کرد که قبلاً سابقه نداشت، همان طور که مقاومتی که این انقلابیون در زیر شکنجه از خود نشان می دادند نیز افسانه ای و غیرقابل باور بود.

۸- لنین در کتاب چه باید کرد در بخش "طبقه کارگر، مبارز پیشقدم در راه دموکراسی" نوشته است: "همان گونه که افشاگری های اقتصادی به منزله اعلان جنگ به صاحبان فابریک است، به همان گونه نیز افشاگری های سیاسی اعلان جنگ به حکومت است." رفیق مسعود در کتاب خود ضمن مقایسه شرایط استبدادی که در روسیه حاکم بود با شرایط جامعه ایران که دیکتاتوری امپریالیستی بر آن سلطه داشته و دارد در حالی که آشکار می کند که تا چه حد روی تجربه انقلاب روسیه و آموزش های لنین تعمق و دقت داشته است، مطرح می کند که با در نظر گرفتن شرایط متفاوت ایران با روسیه باید آموزش های چه باید کرد لنین را با تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران به کار گرفت. در ارتباط با جملاتی که در بالا از لنین نقل شد رفیق احمد زاده نوشته است:

(اگر در روسیه "افشاگری های سیاسی خود به خود یکی از وسایل توانای (تأکید از رفیق مسعود) متلاشی ساختن رژیم متخاصم و یکی از وسایل جدا نمودن متفقین تصادفی و یا موقتی از دشمن و یکی از وسایل کاشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان دائمی حکومت مطلقه است"، در این جا در شرایط کنونی، تنها افشاگری سیاسی - نظامی، تنها عمل مسلحانه ماهیتاً سیاسی است که وسیله توانای "متلاشی ساختن رژیم" است. تنها عمل مسلحانه سیاسی - نظامی است که می تواند به تضادهای درونی بوروکراسی حاکم شدت بخشد. اگر در روسیه "آن طبقه اجتماعی که اعلان جنگ می دهد تا شروع به جنگ نماید، هر چه پر جمعیت تر و مصمم تر باشد به همان نسبت نیز این اعلان جنگ اهمیت معنوی بیشتری کسب می نماید" امروز در این جا اعلان جنگ خود جنگ است، این دو جدائی ناپذیرند. اهمیت معنوی جنگ وابسته است به پیشرفت مادی آن. هر چه دشمن بیشتر ضربت بخورد، بیشتر متلاشی شود، نیروی سیاسی بیشتر

رشد می کند، اهمیت معنوی آن، جاذبه توده ئی آن، بیشتر می شود و این امر موجب تقویت مادی نیروی سیاسی - نظامی می شود.)

۹- نام اولیه این کتاب عبارت بود از "تحلیلی از شرایط جامعه ایران - جنگ مسلحانه، هم ستراتیژی هم تاکتیک" که امروز در جنبش با نام "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک" شناخته می شود.

(ادامه دارد)

به نقل از : پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۱۹۱ ، اردیبهشت ماه [ثور] ۱۳۹۴